

محمد رضا توتونچی از خاطرات تاریک
شکنجه های ساواک و فوت مادرش در آن روزها می گوید

زخمی که خوب نشد

۵۴



عکس: فاطمه جاهدی/شهرآرا

عباسعلی کامل نیا استاد و داور رزمی محله بهارستان
از روزهای سخت زندگی اش می گوید

سلامتم را از دست دادم
اراده ام را نه

۶



۳

وضعیت نامناسب پیاده روهای خیابان شهدای
مدافع سلامت باعث گلایه شهروندان شده است
فرسایش تدریجی پیاده رو

۷

جایزه مسجد به نوجوان محله کوی کارگران
باعث شد او در راه حفظ قرآن قدم بردارد
برکت های بعد از «الرحمن»

شما می توانید اخبار کوچه و خیابان خود را به شماره ۰۹۱۵۱۰۴۵۹۵۱ در پیام رسان ایتا بفرستید.



● رقابت هیجان انگیز در پهنه سیدی

ثبت نام بزرگ ترین رویداد سالانه تنیس روی میز (پینگ پنگ) در حاشیه شهر مشهد، به میزبانی منطقه سیدی، آغاز شده و قرار است با حضور علاقه مندان این رشته ورزشی و همراه با اهدای جوایز ارزشمند برگزار شود.

این مسابقات فرصتی مناسب برای بروز استعداد های ورزشی و ایجاد شور و نشاط در میان نوجوانان و جوانان منطقه است. علاقه مندان می توانند تا ۱۷ بهمن با همراه داشتن کارت ملی، یک قطعه عکس، اعلام منطقه محل سکونت و شماره تماس، برای ثبت نام به مسجد امیرالمؤمنین (ع) سیدی، قائم ۲۲ مراجعه کنند.



● دیدار با خانواده شهدا در دهه پیروزی

منشادی در دهه فجر انقلاب اسلامی، امام جماعت مسجد امام رضا (ع) محله انقلاب، به همراه اعضای هیئت امنای این مسجد با حضور در منزل خانواده شهید ابوالقاسم چوپانی، با این خانواده دیدار و از مقام والای شهید تجلیل کردند. در این دیدار، اعضای کانون فرهنگی و فرماندهان بسیج برادران پایگاه امام رضا (ع) حوزه ۴ کمیل و خواهران پایگاه ریحانه النبی (س) حوزه ۴ نجمه نیز حضور داشتند. در منزل شهید چوپانی، برادر شهید، خاطراتی از زندگی، رشادت ها و روحیه ایثارگرانه این شهید تعریف کرد. ابوالقاسم چوپانی، مرداد سال ۱۳۶۷ در عملیات سومار به شهادت رسید.



● «کوچه به کوچه انتظار» در زارعین

هم زمان با دهه مبارک فجر و میلاد باسعادت حضرت ولی عصر (عج)، محله زارعین رنگ و بوی خاصی داشت؛ زیرا جشن مردمی «کوچه به کوچه انتظار» با همت بانوان بسیجی مسجد امام حسن مجتبی (ع) و همراهی اعضای شورای اجتماعی محله برگزار شد. این جشن مردمی در کوچه های شهید رجایی ۱۱ و ۱۵ برگزار شد. مولودی خوانی، پذیرایی از همسایه ها و رهگذران با کیک، آبمیوه و شکلات، فضای صمیمی و خاطره انگیزی برای اهالی رقم زد.

استقبال گرم اهالی، مشارکت همسایه ها در تهیه و آوردن شکلات برای پذیرایی و همراهی مردم، جلوه ای از همدلی بود. استقبال خوب اهالی سبب شد آن ها قرار بگذارند از سال آینده هر کوچه با مشارکت ساکنان، برای برگزاری جشن میلاد حضرت صاحب الزمان (عج) برنامه ریزی کنند و این سنت مردمی را تداوم بخشند.



● شور شعبان در محله کارگران

در اعیاد شعبانیه، نوجوانان محله کوی کارگران با برپایی موبک و ایستگاه صلواتی، حال و هوای تازه ای به کوچه های محله دادند. این برنامه در قالب پویش «هر شب جمعه مثل اربعین» برگزار شد و با پخش شیرینی، غذا، دم نوش و سیب زمینی سرخ کرده همراه بود. نکته شایان توجه این مراسم، نقش پررنگ نوجوانان در همه مراحل اجرا بود؛ از تهیه مواد اولیه و آماده سازی پذیرایی گرفته تا پوست گرفتن و سرخ کردن سیب زمینی ها، پایگاه بسیج، بزرگ ترهانیز با همراهی در جمع آوری هزینه ها، از این حرکت خود جوش حمایت کردند تا شبی به یاد ماندنی برای اهالی و کسبه محله رقم بخورد.

«نسیم سلامت» در مسجد ارضی اقدس

دهه فجر در محله کوی پلیس برگزار شد

فرامرز یکی از برنامه های دهه فجر مسجد ارضی اقدس در محله کوی پلیس، اجرای طرح «نسیم سلامت» بود.

در این طرح، بچه های پایگاه بسیج مسجد، دو پزشک خانم و آقایان برای بانوان و آقایان بالای شصت سال محله به مسجد دعوت کردند. تنها طی چهار ساعت، بیش از پنجاه نفر از اهالی محله چکاپ شدند. در این اقدام کلسترو، وزن، فشار خون، ضربان قلب و تست تعادل این افراد سنجیده شد.



رصد مشکلات شهرک عسکریه

خلیل موحدی، نایب رئیس شورای اسلامی شهر مشهد، به همراه رضادآوری، شهردار منطقه ۷، از شهرک عسکریه بازدید کردند. در این بازدید میدانی، شهروندان به بیان مشکلات و مطالبات خود پرداختند و مسئولان ضمن گفت و گو با اهالی، از نزدیک در جریان مسائل این محله قرار گرفتند و روند پروژه های زود بازده محله نیز ارزیابی شد.

آتش نشانان داوطلب در طرق

نخستین جلسه آموزشی آتش نشانان داوطلب در مجتمع فرهنگی ورزشی ثامن الائمه واقع در محله طرق برگزار شد. این جلسه آموزشی با هدف آشنایی داوطلبان با اصول اولیه ایمنی و وظایف آتش نشان داوطلب برگزار شد. علاوه بر این داوطلبان با اصول پایه اطفای حریق و کمک های اولیه آشنا شدند. این طرح راد فتر توسعه پهنه طرق برگزار کرد.

روشنگری در محله انقلاب

نشست «دوشنبه های معرفتی» در کانون فرهنگی مسجد حمزه سیدالشهدا (ع) هفته گذشته با موضوع بررسی حوادث اخیر برگزار شد. در این نشست فرهنگی که مخاطبانش جوانان و نوجوانان محله انقلاب هستند، موضوعات سیاسی روز تحلیل می شود. در نشست هفته گذشته، ابوالفضل عیسانی، میهمان ویژه، به تبیین ابعاد مختلف حوادث اخیر پرداخت.



مریم احمدی مادری است که پسرش در دبیرستان مبین در حاشیه این خیابان تحصیل می‌کند. او توضیح می‌دهد: جلو مدرسه فضایی به عنوان پیاده‌رو وجود ندارد؛ مسیر با آسفالت پوشانده شده و درست در چند قدمی مدرسه، چند قسمت از همین آسفالت کنده شده است؛ پسر هستند و ممکن است حین شیطنت، پایشان در همین چاله‌ها گیر کند و زمین بخورند.

● شرایط نامناسب برای تردد بیماران

یکی از نکات مهمی که شهروندان به آن اشاره می‌کنند، قرارگرفتن این خیابان نزدیک مراکز درمانی از جمله اورژانس عدالتیان است. به گفته اهالی، روزانه بیماران بسیاری با شرایط جسمی مختلف از این مسیر عبور می‌کنند.

مهدی خورسند، یکی دیگر از کسبه، در این باره می‌گوید: اینجا افراد مسن، بیماران و همراهانشان زیاد رفت و آمد می‌کنند. واقعا درست نیست کسی که حال جسمی خوبی ندارد، مجبور باشد از پیاده‌روی عبور کند که پراز چاله و مانع است.

● سالمندان، آسیب‌پذیرترین عابران

حسین رضایی، یکی از سالمندان محله، نیز می‌گوید: خانه مان درست رویه روی این خیابان است و برای استفاده از خدمات درمانی مثل تست فشار خون، من و همسر به درمانگاه شبانه‌روزی حاشیه خیابان شهدای مدافع سلامت می‌آییم. برای ماکه سن و سالمان بالا رفته، راه رفتن روی سطح ناهموار واقعا سخت است. اگر زمین بخوریم، ممکن است آسیب جدی ببینیم.

او ادامه می‌دهد: بارها به مسئولان گفته‌ایم که این پیاده‌رو نیاز به بازسازی دارد. امیدوارم این بار صدای ما شنیده شود. به نظر رسیدگی به این مشکل نه تنها باعث افزایش ایمنی عابران می‌شود، بلکه به زیباسازی منظر شهری و ارتقای کیفیت زندگی در محله نیز کمک خواهد کرد.

● طراحی پروژه بهسازی پیاده‌رو

سرپرست شهرداری منطقه ۸ توضیح می‌دهد: چون این خیابان، یکی از معابر پرتردد منطقه است در برنامه‌های اولویت دار مقرر دارد و در همین راستا مشاور، طراحی پروژه بهسازی پیاده‌رو خیابان شهدای مدافع سلامت را انجام داده است.

مهدی حسین‌زاده ادامه می‌دهد: امیدواریم با تخصیص اعتبار از سوی سازمان عمران شهرداری مشهد، بتوانیم در سال آینده این پروژه را اجرایی و رضایت شهروندان را کسب کنیم.



● حواست نباشد، زمین می‌خوری

شکستگی موزاییک‌ها، فرورفتگی‌های متعدد در مسیر رفت و آمد عابر پیاده و تجمع آب در روزهای بارانی، تصویری نامناسب از این معبر شهری ایجاد کرده است. علیرضا ملاک، یکی از نمایندگان داران خودرو در این معبر، می‌گوید: سال‌هاست نزدیک این خیابان کاسبی می‌کنم و از نزدیک شاهد خراب شدن تدریجی پیاده‌روها بوده‌ام. موزاییک‌ها کاملاً فرسوده و شکسته شده اما تا الان شهرداری اقدامی جدی برای درست کردنشان انجام نداده است.

او ادامه می‌دهد: پیاده‌رو در قسمت ابتدای خیابان توسط شهرداری مناسب‌سازی شده است ولی پنجاه متر جلوتر، فقط آسفالت و موزاییک‌های شکسته دیده می‌شود.

علی میرزایی، یکی از همکاران او، نیز توضیح می‌دهد: بعضی قسمت‌های پیاده‌رو آن قدر ناهموار است که آدم مجبور می‌شود حواسش را کاملاً جمع کند تا زمین نخورد. وقتی باران می‌آید، آب داخل این فرورفتگی‌ها جمع می‌شود و تشخیص چاله‌ها سخت‌تر می‌شود. چندبار شاهد زمین خوردن مردم بوده‌ام.

وضعیت نامناسب پیاده‌روهای خیابان شهدای مدافع سلامت باعث گلایه شهروندان شده است

فرسایش تدریجی پیاده‌رو

نجمه موسوی‌زاده | خیابان شهدای مدافع سلامت، یکی از معابر پرتردد محله جنت است؛ خیابانی که به دلیل قرار داشتن دو دبیرستان پسرانه، دانشگاه علمی کاربردی، اورژانس عدالتیان، اداره کل پزشکی قانونی و یک درمانگاه شبانه‌روزی در آن، هر روز میزبان شهروندانی است که برای کارهای روزمره، مراجعه به مراکز درمانی یا عبور و مرور عادی، از این مسیر استفاده می‌کنند. اما پیاده‌روهای این معبر، وضعیت مناسبی ندارد و این موضوع به یکی از دغدغه‌های اصلی ساکنان و رهگذران تبدیل شده است.

هم قدم



حفری‌های رها شده شرکت‌های خدماتی در صدر درخواست‌ها

نجمه موسوی‌زاده | مطابق هر ماه، هشتم بهمن ماه نیز مهدی حسین‌زاده، سرپرست شهرداری منطقه ۸ در مرکز ارتباطات مردمی ۱۳۷ حضور یافت تا به صورت مستقیم پاسخ‌گوی تماس‌های شهروندان باشد. در این نوبت، هفده تماس مردمی ثبت شد که بیشتر آن‌ها به مسائل و مشکلات مربوط به حفاری‌های رها شده شرکت‌های خدماتی، اختصاص داشت.

۱۳۷

شهرآرامحله پیگیری می‌کند

- شهرآرامحله موضوع جدول نامناسب کوچه پاسداران ۵ را پیگیری می‌کند.

حوزه حمل‌ونقل و ترافیک

یک تماس در این حوزه ثبت شد. شهروندی خواستار جلوگیری از پارک خودروها مقابل فرهنگ‌سرای بهشت در محله جنت شد.

حوزه فضای سبز

در یک تماسی که در این حوزه ثبت شد شهروندی درباره زمان دقیق افتتاح پروژه بوستان جهان‌شهر سؤال کرد.

حوزه شهرسازی

یکی از شهروندان از پیشروی غیرمجاز ملک همسایه خود در کوچه دکتر بهشتی ۴۲ خبر داد. شهروندی دیگر در ارتباط با تغییر کاربری ملک خود در کوچه امام رضا (ع) ۳۱ از شهردار راهنمایی گرفت.

حوزه فنی و عمران

چهار تماس در این حوزه ثبت شد. شهروندی درخواست اصلاح دریاچه فاضلاب بین کوچه‌های امام رضا (ع) ۱۳ و ۱۵ را مطرح کرد. یکی دیگر از شهروندان از بیرون‌زدگی آب باران در خیابان پاسداران ۵ به دلیل نامناسب بودن جدول گلایه کرد. شهروند دیگری درخواست عملیات روکش آسفالت بین امام خمینی (ره) ۶۹ و ۷۱ را داشت. مرمت پیاده‌رو نامناسب خیابان شهدای مدافع سلامت نیز درخواست یکی دیگر از شهروندان بود.

تماس‌های غیرمرتبط

هفت تماس ثبت شد که دو مورد از آن‌ها مربوط به مناطق یک و ۷ بود و پنج مورد نیز درباره حفاری شرکت‌های خدماتی مانند آبفا در امام خمینی (ره) ۴۷، آخوندخراسانی ۱۹، خیابان دکتر بهشتی، شرکت مخابرات در امام خمینی (ره) ۶۲ و چاله‌هایی که هنوز پر نشده است.

حوزه خدمات شهری

گلایه از رفت و روپ نامنظم معبر شهید نامجو ۱۴ موضوع یک تماس ثبت شده در این حوزه بود.

در حاشیه

یکی از شهروندان بعد از حدود پانزده دقیقه انتظار کشیدن، خودش را تاکسی‌ران معرفی و از خدمات شهرداری در خیابان امام رضا (ع) تقدیر و تشکر کرد.



محمدرضا توتونچی از خاطرات تاریک
شکجه‌های ساواک و فوت مادرش در آن روزها می‌گوید

زخمی که خوب نشد

نجمه موسوی زاده هنوز هم وقتی به آن روزها برمی‌گردد، بیشتر از شکجه‌هایی که شده از یادآوری یک خاطره می‌شکند. آخرین صبحی که می‌خواست در مغازه برود، چهره مادرش را دید و هنوز هم چشمان او را به یاد دارد که از شوق داماد شدن پسرش برق می‌زد؛ مادری که تنها دو روز بعد از دستگیری او توسط ساواک، از این رنج و غم سبک‌تر کرد و به رحمت خدا رفت. محمدرضا توتونچی، ساکن محله سرشور، گرچه در ظاهر اثری از شکجه روی بدنش ندارد، قلبش با گذشت نیم قرن هنوز زخمی است. هر سال که به روزهای انقلاب اسلامی نزدیک می‌شود، دوباره تصاویر سال‌ها مبارزه جلو چشمانش نقش می‌بندد؛ تصاویری که یادآور شب‌های بی‌خوابی، روزهای زندان و شکجه است. ذهن او، همچنان پر از خاطرات آن روزهاست؛ خاطرات تلخ، دردناک و غرورآمیزی که روایتگر شجاعت و مقاومت نسلی است که سرنوشت یک ملت را تغییر دادند.

آشنایی سرنوشت ساز

روی صندلی ساده‌ای نشسته، عصارا کنار دستش گذاشته است و انگار در ذهنش دارد خاطراتی را زیرورو می‌کند. صدایش آرام است، اما پشت همین آرامش، سال‌ها مبارزه، آگاهی و ایستادگی خوابیده است. وقتی شروع به حرف زدن می‌کند، معلوم می‌شود با مردی روبه‌رو هستیم که انقلاب اسلامی برایش یک شعار نیست؛ تکه‌ای از زندگی است. هشتاد سال پیش، در یکی از کوچه‌های خیابان نواب صفوی، پسری متولد شد که مسجد، از همان کودکی برایش فقط یک مکان مذهبی نبود؛ بلکه مدرسه‌ای بود که به زندگی‌اش معنا داد. او دست در دست پدر از کودکی با حضور در مسجد، آرام آرام با واژه‌هایی آشنا شد که هم سن و سال هایش هنوز از معنایشان بی‌خبر بودند؛ واژه‌هایی مثل حق، مسئولیت و مردم. هفده ساله بود که رفت و آمدش به مسجد فیل، او را پای منبر حجت الاسلام والمسلمین هاشمی نژاد نشان داد؛ آشنایی‌ای که به قول خودش، مسیر زندگی‌اش را تغییر داد. هنوز حافظه‌اش به خوبی یاری می‌کند و تصویر آن روزها را با جزئیات به خاطر دارد. حاج محمدرضا تعریف می‌کند: بعد از رحلت آیت‌الله بروجردی در سال ۱۳۴۰، بحث روشنگری در جامعه پررنگ شد. آن زمان آقایان هاشمی نژاد، آیت‌الله خامنه‌ای و طبعی در مشهد درباره مسائل دینی صحبت می‌کردند و هم‌زمان نقد‌های جدی به وضعیت سیاسی کشور داشتند.

منبر پیداری

حاج محمدرضا ابتدا در مسجد فیل و بعد تر در کانون بحث و انتقاد دینی، شنونده ثابت سخنرانی‌های حجت الاسلام هاشمی نژاد بود؛ کانونی که آن روزها مقابل باغ نادری قرار داشت و سال‌ها بعد به فلکه صاحب الزمان (عج) منتقل شد. او از چیزی می‌گوید که بیش از همه جذبش می‌کرد؛ «بیشترین نکته در صحبت‌های آقای هاشمی نژاد، مطالبه‌گری بود. اینکه به وضعیت سیاسی جامعه نقد داشت و صریح به رژیم انتقاد می‌کرد.»

در دهه ۴۰ میان مسجدی‌ها، محمدرضا توتونچی، به یکی از چهره‌های ثابت مسجد و جلسات کانون بحث و انتقاد دینی تبدیل شد. البته او چند باری هم پای منبر آیت‌الله خامنه‌ای در مسجد کرامت نشست و از سخنانشان هم بهره برد.

شوهر خواهر محمدرضا پارچه فروش بود. او در نوجوانی مدتی پیش شوهر خواهرش کار کرد تا راه و رسم کاسبی را یاد گرفت. بعد ها در بازار زنجیر برای خودش مغازه‌ای دست و پا کرد. کارش این شده بود که شب‌ها کمی زودتر مغازه را ببندد و به جلسه و پای منبر برود.

پارچه‌نوشته‌ای که ساواک را ترساند

همین حضور مستمر، از او جوانی ساخت که فقط شنونده نبود؛ می‌خواست کاری کند، حرفی بزند، اثری بگذارد؛ «آن زمان رسم بود بازاری‌ها در مناسبت‌های مختلف پرده نوشته‌ای بر سر در مغازه یا در خیابان نصب می‌کردند. من هم با متنی که برای پرده انتخاب می‌کردم، به نوعی فضای جامعه را نقد می‌کردم. پایین پارچه هم می‌نوشتیم از طرف اصناف بازار زنجیر.»

برای اینکه متن هادقیق و حساب شده باشد، نظر حجت الاسلام هاشمی نژاد را می‌پرسید. مدتی این کارها از چشم مأموران ساواک دور ماند. تا اینکه در بهمن سال ۵۱، ورق برگشت.



او متنی را برای تسلیت عاشورای حسینی انتخاب کرده بود، با این مضمون: «در عاشورای حسینی از آن جهت محزونیم که چرا ملت‌ها مبارزه نکردند و مسیر حق را نگفتند.»

حاج محمدرضا تعریف می‌کند: ساعت نزدیک ۱۲ شب بود و همراه یکی دیگر از کسبه، مشغول نصب پرده بودیم که ماشین شهرداری جلوما توقف کرد. مأمور از ما خواست پرده را پایین بیاوریم و با تحکم پرسید چه کسی این پرده را نوشته است. از همان جامن را به شهرداری بردند. محمدرضا در شهرداری، همه چیز را به گردن گرفت و همین باعث شد در سلولی زندانی شود؛ «پرده نویسی را به آقای خالقی که جای بیمارستان شاهین فر مغازه داشت سفارش می‌دادم، ولی نمی‌خواستم برای او و بقیه دردسر درست کنم. امتناع من در جواب دادن باعث شد صبح روز بعد مرا به مأموران ساواک تحویل دهند.»

نفوذ ساواک در میان مردم

آن زمان شنیدن نام ساواک هم ترس داشت. توتونچی می‌گوید نفوذ ساواک در جامعه آن قدر زیاد بود که اگر سه نفر با هم صحبت می‌کردند، همه می‌دانستند ممکن است یکی از آن‌ها مخبر باشد؛ «مرا برای بازجویی به اداره ساواک در خیابان کوهسنگی بردند.»

اتاق بازجویی ظاهری ساده و معمولی داشت. داخل اتاق تنها دو صندلی و یک میز کوچک بود. بازجو که وارد شد، اجازه نداد محمدرضا روی صندلی بنشیند و از او خواست همان طور ایستاده به سؤالات پاسخ دهد؛ «پرسید بگو چند نفر دیده که کجا وصل هستی؟ ولی من جوابی برای او نداشتم. وقتی عصبانی می‌شد، به همکاری اشاره می‌کرد تا مرا با کابل بزنند. مرتب تکرار می‌کرد: هویت تو برای ما محرز است، بهتر است خودت اقرار کنی.»

توتونچی، تمام مدت بازجویی تأکید داشت تنها بوده و هیچ هم‌دستی نداشته است؛ «کاری که انجام داده بودم، کوچک و جزئی بود؛ به همین دلیل، سه ماه و نیم زندان برایم بریدند.»

گم کردن روز و شب

چشم‌هایش را بستند تا با ماشین، او را به زندان ساواک منتقل کنند. وقتی چشم‌هایش را باز کردند در یک سوله بود، سوله‌ای که چندین سلول انفرادی داشت؛ «مرا به داخل یکی از سلول‌های انفرادی هل دادند و در را بستند. قسمتی از دیوار، شبیه سکوبود که روی آن پتوی سربازی قرار داشت.»

چند روزی آنجا بود، به این امید که بالاخره در باز شود و او را به سلولی عمومی منتقل کنند. روزهایی پس از دیگری می‌گذشت و تنها سه بار در روز، صدای باز شدن در را می‌شنید که برای آوردن غذا بود. تعداد روزها در دستش در رفته بود و دیگر نمی‌دانست چند وقت است در این اتاق کوچک حبس شده است.

اومی‌گوید: گاهی روی لبه سکومی نشستم و خودم را تا نزدیک در کش می‌دادم تا از روزنه کوچکی که بالای دیوار سلول بود، بیرون رانگاه کنم. از همان نور کوچک می‌فهمیدم صبح و شب شده است.

چند باری که زندانی جدید می‌آوردند، او را از سلول تنهایی‌اش بیرون می‌کشیدند و بازجویی می‌کردند تا بفهمند خط و ربطی به آن‌ها دارد یا نه؛ «بین تمام این فشارها، فقط یک افسر نگهبان بود که هر وقت شیفت شب بود، به من مفاتیح می‌داد تا بتوانم کمی راز و نیاز کنم و صبح روز بعد، قبل از رفتن، مفاتیح را می‌گرفت تا کسی متوجه نشود.»

آغوش گرم مادر

سرانجام مدت حبس توتونچی به پایان رسید و خرداد ماه سال ۵۲ آزاد شد.

حرفش را بریده بریده می‌زند. اشکی که در چشمان پیرمرد حلقه زده، بی‌اختیار روی صورتش جاری می‌شود و با صدای ضعیفی می‌گوید: مادرم در را باز کرد. خودم را در آغوشش انداختم و هر دو یک دل سیر گریه کردیم. آن‌ها فقط می‌دانستند دستگیر شده‌ام، اما در این مدت نتوانسته بودند مرا ببینند و کاری برایم انجام دهند. دستمال کوچکی از جیبش درمی‌آورد و اشک‌هایش را پاک می‌کند: «مادرم ناراحت بود. مرتب می‌گفت: محمدرضا، سرت به کار و زندگی ات باشد. آخر خودت را به کشتن می‌دهی! ولی من نمی‌توانستم دست روی دست بگذارم تا ظلم پایدار بماند.»

بعد از آزادی، دوباره در جلسات کانون شرکت کرد و از همان جا به اعلامیه‌های امام خمینی (ره) دست پیدا کرد. اعلامیه‌ها را بین بازاریان پخش می‌کرد؛ «از منزل آقای نوقانی در ایستگاه سراب، اعلامیه‌ها را می‌گرفتم و در مغازه یا خانه پنهان می‌کردم و کم‌کم بین افرادی که می‌شناختم، پخش می‌کردم. حدود شش ماه کارم همین بود.»

دستگیری در بحبوحه ازدواج

مادر محمد رضا که تاحدودی از فعالیت های پسرش باخبر و نگران بود، تصمیم گرفت آستین بالابزند و او را داماد کند، شاید سر فرزندش با خانه و زندگی گرم شود و از فعالیت های سیاسی کناره بگیرد؛ قرار بود روز جمعه مجلس عقد برگزار شود، اما شنبه همان هفته، جلودر مغازه توسط مأموران ساواک دستگیر شد.

توتونچی در اداره ساواک فهمید که یکی از بازاریانی که از او اعلامیه می گرفت، دستگیر شده و زیر فشار شکنجه نام توتونچی را لو داده است.

این بار جرمش نه تنها مثل قبل نبود، بلکه سابقه دار هم محسوب می شد. اتاق بازجویی برایش آشنا بود؛ بنابراین خودش گوشه ای از دیوار ایستاد تا به سؤالات بازجو جواب دهد؛ «این بار فرق می کرد، هنوز حرفی نزده بودم که کشیده ای روی صورت من نشست. چند بار مرا به سلول بردند و دوباره برای بازجویی آوردند. کتکم می زدند تا هم دستانم را لو بدهم.»

زخمی که هنوز تازه است

پیرمرد دیگر طاقت تعریف کردن وقایع آن روزها را ندارد. از جایش بلند می شود و روی صندلی مقابل می نشیند، نه برای نفس تازه کردن و نه اینکه چیزی از خاطرش پاک شده باشد؛ فقط به این دلیل که هنوز هم جراحت درد خبری که آن روز از پشت درِیچه سلول شنیده بود، تازه است؛ «با تنی زخمی و رنجور کف سلول افتاده بودم که نگهبان درِیچه را باز کرد و گفت مادر ت فرم. با همین وقاحت بیان کرد. اول تصور کردم برای این است که مرا تحت فشار بگذارند، بنابراین جوابش را دادم و گفتم: همه می میریم.»

دستانش به لرزه افتاده اند و بی صدایی می کند؛ انگار همین الان خبر فوت مادرش را به او داده اند؛ «حرف نگهبان راست بود. دوروز بعد از دستگیری من، مادرم دق کرده و به رحمت خدا رفته بود.»

با وجود این درد بزرگ، او نمی توانست بگوید اعلامیه را از کجا آورده است. به خودش و مسیری که تا اینجا آمده بود، متعهد بود؛ «حتی اگر مرا می کشتند، نباید می گذاشتم بچه هالو بروند. باید به هدف مان می رسیدیم. پس نقشه ای کشیدم و در جواب بازجو گفتم من و حمید با هم شوخی داشتیم و گاهی پاکتی را که داخلش کاغذهای تحريم، عروسی و باطله بود، جمع می کردیم و زیر در مغازه یکدیگر می انداختیم. من هم صبح که یک پاکت را در مغازه دیدم، بدون اینکه بدانم چیست، زیر در مغازه خودش انداختم. باید ما جرأ را به خودم خاتمه می دادم.»

بازجو حرفش را باور نکرد و او را بارها تحت فشار گذاشت تا اعتراف کند. اما توتونچی بر حرفش مُصر ماند؛ «سه ماه در سلول انفرادی بودم تا اینکه یکی از دوستانم که در سپاه دانش بود و به او نیز اعلامیه می دادم، اسم مرا اعتراف کرده بود.»

انتقال به مخوف ترین زندان

از طرف دیگر، با دستگیری طاهای عبد خدایی در تهران و لورفتن ارتباطش با توتونچی، جرمش سنگین تر شد. حالا ساواک او را حلقه اصلی پخش اعلامیه و خرابکاری می دانست، بنابراین پرونده اش به تهران ارجاع داده شد؛ «عبد خدایی را از جلسات مشترکی که زیر نظر آیت ا... خامنه ای در مشهد برگزار می شد، می شناختم. گروه های ده دوازده نفره ای بودیم که با هم برای فعالیت های انقلابی همفکری می کردیم. بعد از مدتی او برای فعالیت بیشتر به تهران رفت و حین ساخت بمب صوتی در خانه ای دستگیر شد.»

در تهران، او را به زندان کمیته مشترک ضد خرابکاری فرستادند؛ مکانی که امروز با عنوان «موزه عبرت» شناخته می شود و یکی از مخوف ترین زندان های سیاسی کشور بود؛ «اینجا خبری از کتک زدن ساده نبود، بلکه ابزارهای شکنجه وجود داشت.»

هنوز هم وقتی از صندلی آپولو (دستگاهی برای شکنجه) حرف می زند، درد آن را با تمام وجود حس می کند؛ «دست و پایمان را به صندلی می بستند و کلاه فلزی روی سرمان می گذاشتند. شوک برقی می دادند و سپس با کابل می زدند؛ آن قدر که صدای فریاد خودمان را در سرمان می شنیدیم و از شدت درد از هوش می رفتیم. چند دقیقه امان می دادند و دوباره که به هوش می آمدیم، جاپیمان روی همان صندلی بود!»

همه کسانی که در کمیته مشترک زندانی شده بودند، دکتر حسینی را می شناسند، شکنجه گری که رحم نداشت؛ «آن قدر سنگدل بود که دکتر صدایش می کردند، وگرنه نام اصلی اش محمد علی شعبانی بود. او گاهی ما را برهنه می کرد و در قفسی می انداخت که ابعادش کوچک بود و در حالت خمیده در آن جامی شدیم. میله های قفس داغ می شد و به بدنمان می خورد؛ آن قدر که بوی سوختگی پوست و گوشتمان را می فهمیدیم.»

برای آن هادر دناک تر از شکنجه های جسمی، صدای شکنجه ای بود که هیچ گاه قطع نمی شد. شب و روز هم نداشت؛ همیشه صدای ناله و فریاد یک نفر به گوش می رسید و فشار روانی زیادی به آن ها وارد می کرد.

حکمی که برایش بریده بودند، دو سال بود؛ دو سال شکنجه مداوم که از او پوست و گوشت نگذاشته بود. اما بعد از دو سال، باز هم آزاد نشد؛ «می گفتند بعد از آزادی، دوباره خرابکاری می کنی؛ بنابراین مرا به زندان قصر فرستادند. تا اینکه بعد از دو سال و سه ماه آزادم کردند.»



خاج محمد رضا سال ۶۲ به همراه دو پسرش

عجیب
اما واقعی

او ادامه می دهد: مردم به فرمان امام به خیابان ها آمدند و به حکومت نظامی توجهی نکردند. یادم است آن شب تا صبح مقابل مسجد کرامت کشیک دادم تا اینکه صبح شد. با صدایی بغض آلود می گوید: صبح روز ۲۲ بهمن، باورمان نمی شد انقلاب ما پیروز شده است. بالاخره بعد از چند سال مبارزه، توانسته بودیم رژیم پهلوی را سرنگون کنیم.

روز قبل از پیروزی انقلاب اسلامی، با شنیدن اخبار ساعت ۱۴ که اعلام می کرد حکومت نظامی از ساعت ۱۶ برقرار می شود، شال و کلاه کرد و به مسجد کرامت رفت؛ «امام فرموده بودند به حکومت نظامی توجه نکنید. بنابراین وقتی مقابل مسجد، آقایان هاشمی نژاد و طبعی را دیدم، پرسیدم چه کنیم؟ جواب دادند: تکبیر بگویید و مردم را تشویق کنید بیرون بیایند.»

۱۳ بهمن سال ۵۵، بعد از آزادی، فعالیتش را دوباره از سر گرفت. انگار شکنجه تأثیری در مبارزه او نداشت؛ همچنان اعلامیه پخش می کرد و در جلسات شرکت می کرد تا اینکه نوبت به تظاهرات خیابانی رسید؛ «در دو سال بعد، راهپیمایی برای ما سرنوشت ساز بود. رژیم باید می دانست مردم آن ها را نمی خواهند.»

عباسعلی کامل نیا استاد و داور رزمی محله بهارستان از روزهای سخت زندگی اش می گوید

سلامتم را از دست دادم، اراده ام را نه



راه تجربه



سمیرا منشادی بعضی آدم ها ورزش را از کودکی شروع می کنند و برای قهرمان شدن برنامه ای منظم می چینند. اما بعضی دیگر مانند عباسعلی کامل نیا، درست از دل حادثه، از میان درد و شکست، راهشان را به سمت قهرمانی باز می کنند. عباسعلی کسی است که مسیر ورزشش برایش از تخت بیمارستان شروع شد. نه از سالن تمرین، تصادفی سخت در سال های نوجوانی، عضلاتش را از او گرفت. اما اراده اش را نه. دوماه بستری، یک سال درمان و بازگشت دوباره به زندگی، نقطه ای شد برای تولد یک ورزشکار.

این رزمی کار محله بهارستان که روزی برای برگشتن به زندگی عادی تلاش می کرد، امروز دان ۵ کامبت و چندین مقام قهرمانی کشوری و استانی دارد، مربی درجه یک، داور نمونه هیئت انجمن های رزمی استان خراسان رضوی در سال ۱۴۰۴ و حامی مالی ورزشکاران است و هر سال ده ها شاگرد را آموزش می دهد. او ورزش را زمانی که ۲۵ سال داشت شروع کرد. اما مسیرش ساده نبود؛ از تمرین های تنهایی در خانه با چند وسیله ابتدایی تا سکوی استانی و کشوری، از شکست ها تا مدل ها، و از درد تا افتخار. کامل نیا باور دارد که بعضی زخم ها آمده اند تا انسان را قوی تر کنند. روایت او، روایت مردی است که از دل محدودیت ها، نردبان صعود برایش فراهم شد.

عبور از دل آتش

وقتی چهارده ساله بود و اول دبیرستان، در یک تصادف که منجر به آتش سوزی ماشین شد، او هم دچار سوختگی شدید شد. عباس دوماه در بیمارستان سوانح و سوختگی بستری بود و یک سال هم درمانش طول کشید. او می گوید: قدرت عضلاتم را از دست داده بودم. برای اینکه دوباره به زندگی عادی برگردم، مجبور بودم به باشگاه بروم. دو سال در باشگاه بدن سازی کار کردم. حتی در خانه هم بیکار نمی ماندم. چند تکه لوازم بدن سازی خریده بودم و با همان ها تمرین می کردم. می خواستم هر چه زودتر توانایی و قدرت بدنی سابقم را به دست بیاورم. رفتن به باشگاه همان وقتم گذاشتن در مسیر ورزش همان.

هنگامی که در باشگاه، حرکات ورزشی سایر ورزشکاران را می دید، دوست داشت بتواند مانند آن ها بهترین خودش را به مربی نشان بدهد. اما آسیب دیدگی کتفش باعث شد در پرورش اندام موفق نباشد؛ «دوستم در باشگاه استاد امیری در رشته رزمی تمرین می کرد. خیلی برایم از استاد و تمرین هایش تعریف کرد. علاقه مند شدم که در این کلاس ها شرکت کنم. راستش همان اول بیشتر شیفته مرام و رفتار استادم شدم.»

آرام آرام به این فکر افتاد در مسابقات هم شرکت کند. تمرین های

مداوم جواب داد و او برای مسابقات استانی کیوکوشین (کامبت) انتخاب شد. این ورزشکار توضیح می دهد: در آن مسابقات مقام سوم استانی را به دست آوردم. همین باعث شد انگیزه بیشتری پیدا کنم.

لذت مربیگری

کامل نیا که متولد ۱۳۶۵ است، از سال ۹۷ مربیگری را شروع کرد و این حرفه را دوست دارد. می گوید: آموزش لذت خاصی دارد. هنگامی که تکنیکی را به بچه ها آموزش می دهم و آن ها مشتاقانه گوش می دهند و تلاش می کنند آن را اجرا کنند، برایم لذت بخش است.

او درباره باشگاه محله سیدی که در آن مربی است، این طور می گوید: بچه ها استعداد و انگیزه خوبی برای تمرین دارند. برخی از ورزشکاران با آنکه آینده خوبی دارند، به دلیل بالا رفتن شهریه، قید ادامه تمرین را می زنند. ورزشکاران با استعدادی داشتم که به خاطر وضعیت اقتصادی شان نتوانستند در مسابقات کشوری یا بین المللی شرکت کنند.

این مربی ورزش رزمی معتقد است: جوانان حاشیه شهر با غیرت و جدیت، ورزش را دنبال می کنند و انگیزه خوبی برای کسب مقام دارند. به همین دلیل سرمایه گذاری روی استعداد آن ها می تواند چهره ورزشی شهر را دگرگون کند. کامل نیا ادامه می دهد: اگر آن قدری

که برای فوتبال سرمایه گذاری می شود، روی ورزش های دیگر مانند رزمی و ژیمناستیک سرمایه گذاری شود، سکوی قهرمانی بیشتری را در دنیا به دست می آوریم. گاهی قهرمان های رشته های رزمی گمنام هستند و کسی آن ها را نمی شناسد. حتی در برگشت از مسابقات بین المللی، مسئولان به استقبال این ورزشکاران نمی آید.

داوری و چالش هایش

در کنار مربی بودن، کامل نیا در مسابقه ها به داوری هم پرداخته است. داوری را کار آسانی نمی داند و یکی از چالش ها را این طور بیان می کند: داوری کار پراعتباری است و همه بازیکنان دوست دارند در این جایگاه باشند. اما داور جدا از دقت هایی که باید داشته باشد، با چالش های زیادی روبه روست. دو بازیکن و مربی هایشان، خود را برتر می دانند و انتظار دارند که داور به نفع آن ها رأی بدهد. در صورتی که آن ها ضعف های خود را نمی بینند. داور بودن لحظه های تلخ و شیرینی هم دارد. کامل نیا می گوید: ناسزاگویی به داور از آن لحظه های تلخ است که برای همه داورها اتفاق می افتد. البته از این تلخ تر آسیب دیدن ورزشکاران حین مسابقه است. به نظرم وظیفه اصلی یک داور، مراقبت از سلامتی دو بازیکن است.



ترویج روحیه سخت کوشی

شایان می بالی هجده سال دارد و دو سال قبل با استاد کامل نیا تمرین را شروع کرده است. او یکی از خصلت های خوب استادش را این گونه برایشان توضیح می دهد: فرد سخت کوشی است و این روحیه را به شاگردانش هم انتقال می دهد. یکی از ویژگی های خوب استاد این است که آن قدر بالای سر شاگردش می ایستد تا تکنیک را به خوبی اجرا کند. به دنبال آن است که شاگردانش هم ارتقا پیدا کنند.

ادامه دادن، به خاطر استادم

محمد فروزنده ۴۳ سال دارد و دو سال پیش از شهر کرد به مشهد آمده است. بارها برایش موقعیت کاری در جاهای مختلف کشور فراهم شد اما به خاطر ورزش و مربی اش، کامل نیا نرفته است. او می گوید: روزهای اولی که شروع کرده بودم، هر زمان خسته می شدم، استاد می گفت: «محمد! بس یک عدد داست؛ خودت را درگیر آن نکن. ادامه بده.» تشویق هایش دلگرم کرد. همین روحیه خستگی ناپذیر مربی و دلگرمی هایش باعث شده است تمرین ها را تا امروز ادامه بدهم.



عیدگاه

پویش «مغز بادوم» با هدف ترویج فرهنگ فرزندانوری در محله شهید بهشتی اجرا شد

دورهمی متفاوت ۵۰ پدربزرگ

هر هفته بچه ها به ماسر می زنند گاهی نوه هایم تنهایی برای احوال پرس می به خانه مای آیند. از صدای خنده آن ها ذوق می کنم و همیشه دعاگویشان هستم که خدا پشت و پناهاشان باشد. حسین شادکام شصت و دو ساله یکی دیگر از پدربزرگ هایی است که شش نوه دارد. او معتقد است نوه شیرینی خاصی دارد و هر چه تعدادشان بیشتر باشد شور و نشاط بیشتری می آورند. او می گوید: یکی از کارهایی که در راستای فرزندانوری انجام می دهم این است که پیام هایی را که چنین مضمونی دارند در فضای مجازی، برای خانواده خود می فرستم.

نوه ها و اربابا چون صدای می کنند و آقای شادکام هر روزی که بداند قرار است نوه هایش به دیدنش بیایند برای آن ها خوراکی های مورد علاقه شان را خریداری می کند؛ اگر نمره خوبی بگیرند یا روزهای دختر و پسر باشد برای آن ها کادو می خرم.

محلات با همکاری مساجد تلاش های خوبی برای شناسایی پدربزرگ های شاخص انجام دادند.

سرپرست شهرداری منطقه ۸ نیز بیان می کند: هدف از اجرای این پویش تقدیر از پدربزرگ هایی است که با تربیت فرزندان و نوه های خود، در حقیقت معماران آینده این سرزمین بوده اند. مهدی حسین زاده با اشاره به اینکه این پویش در شش محله شهرداری منطقه ۸ اجرا شده است، می افزاید: در محله شهید بهشتی از پنجاه پدربزرگی که از سال ۱۴۰۲ تاکنون صاحب نوه شده اند و دارای شاخصه هایی مانند تعداد نوه بیشتر یا پدربزرگ هایی با سن کمتر یا اینکه پدر شهید یا جانباز هستند، تجلیل می شود.

● گذراندن اوقات خوش با نوه ها

محمود خادم الخمسه، یکی از پدربزرگ هایی است که در مراسم از او تجلیل شده است. او که در هفتاد و یک سالگی، هفده نوه و یک نبیره دارد می گوید: کوچک ترین نوه ام یک سال و سه ماه دارد و هم سن نبیره ام است. خداوند به من پنج فرزند هدیه داد و از موقعی که دختر و پسرهایم را عروس و داماد کردم به آن ها می گفتم از آوردن بچه غافل نشوند و تا موقعی که جوان هستند و حوصله دارند صاحب بچه شوند.

او بهترین روزهایش را موقعی می داند که در مراسمی مثل نوروز، شب یلدا، روز پدر و مادر دور هم جمع می شوند:

نجمه موسوی زاده به مناسبت اعیاد نیمه شعبان فضای مسجد حضرت زینب (س) در محله شهید بهشتی بسیار زیبا آذین بندی شده است. در همان بدو ورود به مسجد، پدربزرگ هایی با موهای سپید و لبخند هایی دل نشین را می توان دید که کنار هم نشسته اند و آرام با یکدیگر صحبت می کنند. کنار برخی از آن ها نوه هایشان نشسته اند. دختر و پسرهای کوچکی که یکی دست پدربزرگش را گرفته، دیگری با کنجکاوی به اطراف نگاه می کند و تعدادی نیز سرشان را با مهر و تسبیح گرم کرده اند. این پدربزرگ ها برای شرکت در مراسم اختتامیه پویش «مغز بادوم» به مسجد آمده اند. مراسمی که قرار است از آن ها به عنوان چهره شاخص محله تقدیر شود.

در این مراسم حسن کریمدادی، مجید طهوریان عسکری و سید ابراهیم علیزاده از اعضای شورای شهر، سرپرست شهرداری منطقه ۸ و معاون فرهنگی او، اعضای شورای اجتماعی محله شهید بهشتی و رؤسای سایر شوراهای اجتماعی محلات شهرداری منطقه ۸ حضور دارند.

● تجلیل از ۵۰ پدربزرگ محله شهید بهشتی

عضو شورای شهر مشهد در ابتدای این مراسم می گوید: پویش «مغز بادوم» با هدف ترویج فرهنگ فرزندانوری و تقویت بنیان خانواده و در راستای تحقق قانون جوانی جمعیت، از سوی شهرداری مشهد اجرا شد.

حسن کریمدادی ادامه می دهد: از تابستان امسال فراخوان پویش در محلات مختلف شهر منتشر شد. در این راستا معاونت فرهنگی اجتماعی شهرداری های مناطق و اعضای شورای اجتماعی



جایزه مسجد به نوجوان محله کوی کارگران باعث شد او در راه حفظ قرآن قدم بردارد

برکت های بعد از «الرحمن»



علاقه مند شده اند و حالا دسته جمعی به کلاس حفظ می رویم.

● در فعالیت های قرآنی مدرسه هم شرکت می کنی؟

مکبر مدرسه هستم و به روخوانی و روان خوانی دانش آموزان هم کمک می کنم. دوست دارم همه بتوانند زیبا و فصیح کلام خدا را بخوانند.

● اوقات فراغت را چطور می گذرانی؟

با دوستانم فوتبال بازی می کنم. به خواندن کتاب هم علاقه مندم. زندگی نامه شهدا دوست دارم و از آن ها درس های زیادی می گیرم. در اوقات فراغت روی ترجمه و مفاهیم قرآن کار می کنم.

● در مسجد محله تان چه فعالیت هایی داری؟

در مراسم گوناگون، هر کمکی از دستم برآید، انجام می دهم. جلسه چهارشنبه ها را که برای کودکان و نوجوانان در مسجد مان برگزار می شود، با همکاری سایر بچه ها اداره می کنیم. شب های جمعه موکب داریم و چای، نسکافه و گاهی خوراکی توزیع می کنیم. در این بخش هم کمک می کنم. در گروه سرود مسجد نیز فعالیت دارم.

● برای آینده ات چه برنامه ای داری؟

در حال حاضر روی حفظ کل قرآن تمرکز کرده ام. دوست دارم به عنوان مبلغ دین اسلام به کشورهای غیرمسلمان سفر کنم؛ برایشان قرآن بخوانم و از زیبایی های دین اسلام بگویم. همچنین می خواهم به آن ها قرآن هدیه بدهم که بهترین هدایتگر انسان است.

● در روز چند ساعت برای حفظ زمان می گذاری؟

علاوه بر کلاس حفظ، متوسط روزی یک ساعت و نیم برای حفظ و تحویل آن وقت می گذارم. البته گاهی به دلیل مشغله های درسی چهل دقیقه در روز تمرین می کنم.

● انس با قرآن چه تأثیری روی زندگی ات داشته است؟

برکت های زیادی در زندگی ام داشته از جمله حافظه ام را تقویت کرده است و به پشتیبانی همین حافظه، برای آزمون تیزهوشان ثبت نام کرده ام. در امور روزانه و درسی ام منظم تر شده ام. در مدرسه چند تن از دوستانم به حفظ قرآن



سمیرا منشادی از محمد یاسین بینوا، حافظ شش جزء قرآن و دانش آموز کلاس ششم است که از سه سال قبل حفظ قرآن را شروع کرده است. علاوه بر اینکه در حال حاضر در مسجد موسی بن جعفر (ع) محله کوی کارگران به حفظ مشغول است، در برگزاری مراسم گوناگون پایه پای بزرگ ترهای مسجد، فعالیت می کند. این نوجوان توانسته است در مسابقات حفظ پنج جزء مقام اول ناحیه ۲ آموزش و پرورش و در مسابقه حفظ جزء ۳ قرآن، جزوه ۱۰ نفر برتر در آموزش و پرورش ناحیه ۲ باشد. محمد یاسین آرزو دارد بعد از اینکه حافظ قرآن شد، به کشورهای غیرمسلمان مسافرت و با تلاوت قرآن، مردم را به اسلام دعوت کند.

● چطور به حفظ قرآن علاقه مند شدی؟

سه سال قبل برای برنامه های ماه رمضان به مسجد موسی بن جعفر (ع) که نزدیک خانه مان است، رفتم. در همان ماه مبارک، سوره الرحمن را در سه روز حفظ کردم. روز عید فطر، جایزه خوبی به من دادند و همین من را به ادامه دادن تشویق کرد. به همین دلیل از تابستان ۱۴۰۱ در کلاس های حفظ قرآن مسجد محله مان شرکت کردم.

● الگویت در زمینه قرآنی چه کسی است؟

دوست دارم مانند استاد محمد خاکپور به حفظ و معانی قرآن مسلط باشم و از قاریان هم استاد منشادی را دنبال می کنم.



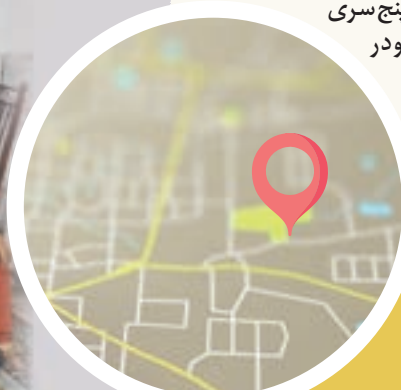
هفته گذشته جشن رونمایی از ۲۵ دستگاه اتوبوس جدید که وارد مشهد شده بود در بوستان جهان شهر برگزار شد. در این مراسم که فرماندار و شهردار و اعضای شورای شهر حضور داشتند، از رئیس شورای اجتماعی محله سرشور خواسته شد روبان را قیچی کند.

تصویر و متن از نجمه نظریان، محله سرشور



ما امسال در خیریه بیت الزهرا^(س) تصمیم گرفتیم جشن نیمه شعبان را چند روز دیرتر برگزار کنیم تا خرده ریزه های پنج سری جهیزیه دخترهای بی بضاعت محله مان را کامل و در این جشن به دختران جوان اهدا کنیم.

تصویر و متن از سید حسین میرمرتضوی، محله عنصری



محله به روایت شما

بچه های پایگاه بسیج شهید بهشتی مسجد حضرت ابوالفضل^(ع) برای امیر پاکان منتظری، یکی از اعضای نوجوان بسیج، جشن تولد برگزار کردند. شور و نشاط بچه ها دیدنی بود.

تصویر و متن از قاسم غفرانی، محله شهید بهشتی



نوجوانان و جوانان محله که با هم دوست و همسایه اند، وقتی در فضای مسجد فیلم تماشا می کنند، حسایی لذت می برند، طوری که بارها درخواست اکران فیلم جدید داده اند. هفته پیش برای بچه ها و اهالی فیلم سینمایی «ضد» را در مسجد ولیعصر^(عج) به نمایش گذاشتیم. فیلم ضد یک درام سیاسی است که داستان آن، در بستر التهابات کشور در تابستان سال ۱۳۶۰ می گذرد.

تصویر و متن از امیرحسین قادری نژاد، محله امام رضا^(ع)



بچه های محله هر هفته جمعه با هم قرار می گذارند و با هم به مسجد المهدی^(عج) می روند. آنجا اول دعای ندبه خوانده می شود، بعد نوجوانان محله برای بازی فوتسال به سالن ورزشی برده می شوند. با این برنامه تعداد نوجوانان مسجدی بیشتر شده است.

تصویر و متن از حسن اسماعیلی، محله امام خمینی^(ره)